أعوذُ بِالله مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم‌

بِسمِ الله الرَّحمَنِ الرَّحيم‌

وصلَّى اللهُ عَلَى سيّدنا و نبيّنا أبى‌القاسم مُحَمّدٍ

وعلى آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة عَلَى أعدائِهِم أجمَعينَ‌

 الحَمدُللّهِ الَّذى ادعُوهُ فَيُجيبُنى وَ ان كُنتُ بَطيئاً حينَ يَدعُونى‌

 ستايش مختص خدايى است كه هر گاه او را بخوانم مرا اجابت مى‌كند اگر چه [اگر] او مرا بخواند، [من‌] در اجابت، كُند و كاهلى مى‌كنم‌ وَ الحَمدُللهِ الّذى اسئَلُه فيعطينى وَ ان كنتُ بخيلًا حينَ يَستَقرِضُنى‌ حمد و ستايش مختص آن خدايى است كه هر گاه از او مسئلت كنم به من عطا مى‌كند، اگر چه در وقتى‌كه او از من استقراض مى‌كند و قرض مى‌خواهد، من بخيل هستم.

 خُب در فقره اوّل ديشب عرض شد كه دعوت از جانب انسان، اين خيلى اجابتش سريع است امّا دعوت از جانب پروردگار، نه! اجابتش بطيئ است آهسته آهسته است سر فرصت است ديديد يك كارى داريد تو ادارات مى‌خواهيد مراجعه كنيد وقتى مى‌رويد همان موقع كه كارتان را راه نمى‌اندازند، آقا برو يك هفته ديگر بيا، يك هفته ديگر مى‌آيم. برو تو دفترخانه وارد كن دو هفته ديگر بيا، برو سه هفته ديگر بيا.

 مى‌گويند يكى حالا از باب مزاح است ديگر! لابد هر چه هست همسايه‌اش برف‌هايش را ريخته بود توى خانه اين، اين رفته بود شكايت كرده بود، وقتى به پرونده‌اش رسيدند كه ايّام تيرماه تابستان بود، گفتند بيا ببين پرونده‌اى كه برف ريختند توى خانه‌ات، ببينيم به كجا رسيده امّا خدا اين جورى نيست.

 سرعت مى‌گويند مراتبى دارد و حدودش نسبى است سرعت كم سرعت زياد يك سرعتى را با سرعت ديگر مى‌سنجند، حركتى را با حركت ديگر مى‌سنجند از نقطه‌ى‌نظر فيزيكى، محدوديّت سرعت به آن حدّى است كه از جسم چيزى باقى نماند و تبديل به انرژى بشود هر چيزى در حركت خودش يك مقدارى انرژى را از دست مى‌دهد و اگر به حدّى برسد در سرعت كه هيچ اثرى از او نماند و همه‌اش تبديل به انرژى بشود آن را آخرين حدّ سرعت مى‌نامند ديگر، كه اين سرعت سرعت نور است تقريباً حدود سيصد هزار كيلومتر در ثانيه مى‌شود اين را، معيار قرار مى‌دهند براى سرعت، حالا اين سرعتى كه خدا در اجابت دارد چقدر است؟ به اندازه نور است؟ يعنى انسان به محض اين كه خدا را

بخواند در يك چشم بر هم زدن بلكه نزديك‌تر او اجابت مى كند اين سرعت هر چه باشد باز يك مقدارِ از زمان را به خود اختصاص مى‌دهد ولو يك لحظه، ولو يك لحظه باشد يك مقدار از زمان در هر صورت مربوط به اين آمدن است.

 شما كليد يك برق را، ژنراتور را بزنيد، در فلان نيروگاه اگر آن طرف دنيا هم باشد دور زمين چهل هزار كيلومتر است اگر آن طرف دنيا هم باشد، بالأخره سيصد هزار كيلومتر تقسيم بر چهل هزار كيلومتر، بكنيم مى‌شود حدودِ هفتاد و پنج‌تا، هفتاد و پنج برابر، يعنى يك هفتاد و پنجم ثانيه طول مى‌كشد كه اين انرژى و كهربا از آن مولّد به ما برسد، اين‌قدر سريع، حالا بالأخره اين يك هفتاد و پنجم ثانيه هم بالأخره خودش يك زمان است فاصله‌ى زمين تا خورشيد هشت دقيقه و سيزده ثانيه است ديگر، يعنى اين نورى كه الآن ما مشاهده مى‌كنيم از خورشيد كه در روى زمين است همان لحظه‌اى كه مشاهده مى‌كنيم همان موقع از خورشيد نيامده اين هشت دقيقه و سيزده ثانيه قبل آمده الآن ما داريم اين نور را مشاهده مى‌كنيم، روى زمين مى‌بينيم. امّا بالأخره هر چه باشد يك زمانى را به خود اختصاص مى‌دهد.

 يك سرعتى ما داريم كه اين سرعت از اين هم بالاتر است و آن حركت است در لازمان، حركت در لازمان، قابل مقياس با حركت در زمان نيست، نور يك پديده مادّى است كهرُبا يك پديده مادّى است و اين حركت در كَمّ دارد. حركتِ در مكان دارد مكان را طى مى‌كند مثل امواج مى‌ماند امواج يك مُرسِل دارند اين مُرسِل اين امواج را ارسال مى‌كند، فرستنده اين امواج را ارسال مى‌كند بعد مى‌آيد و مى‌رسد به يك قابل، جهاز و دستگاهى كه اين موج را قبول مى‌كند بالأخره يك زمانى در اينجا هست هر چه اين سريع باشد حتّى از پلكِ چشم به هم زدن، اگر كسى الآن در آمريكا بخواهد صحبت بكند آن مقدار زمانى كه صوت او تبديل به انرژى برقى مى‌شود و كهرُبايى مى‌شود و بعد او تبديل به امواجى مى‌شود فرستاده مى‌شود به اين اقمار صناعى، قمرهاى مصنوعى و آن قمرهاى مصنوعى آن امواج را به سمت زمين ارسال مى‌كنند دستگاه‌هاى ما اين‌ها را مى‌گيرد و اين دستگاه ما آن انرژى الكتريكى را تبديل به انرژى صوتى مى‌كند تا اين كه گوش ما آماده باشد و الّا شما سيم آن [دستگاه‌] را بگذاريد درِ گوشتان كه چيزى نمى‌فهميد فقط قلقلكتان مى‌آيد امّا چيزى نمى‌فهميد بايد اين تبديل به انرژى صوتى بشود تا اين كه موج ايجاد كند آن موج به واسطه‌ى اين عصب شنوايى، به مغز انتقال پيدا كند تمام اين اعمال از يك پلك چشم به هم زدن كمتر است يعنى صحبت كردن، تبديل، فرستادن به ماهواره، ماهواره‌ايى كه در سى و پنج هزار كيلومترى زمين حركت مى‌كند و و و. تمامِ اين‌ها و بعد آمدن و چه كار كردن تمام اين‌ها از

يك پلك چشم به هم زدن فاصله‌اش كمتر است. ديگر از اين سريع‌تر شما چيزى را مى‌توانيد تصوّر كنيد؟ امّا ما يك سرعتى داريم كه اين سرعت از اين سرعت مادّى هم بالاتر است آن سرعت چيست؟

 سرعت در مجرّدات است، سرعت در مجرّدات اصلًا در زمان نمى‌گنجد وَ إِنَّ يَوْماً عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ‌[[1]](#footnote-1) يك روز اين از باب مثال است و از باب ضيق خناق خداوند فرموده‌ وَ إِنَّ يَوْماً عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ‌ اين اكثر و بيشتر از اين است اين از باب ضيق مجال است از باب تشبيه از باب تمثيل يك روز، در روز قيامت، از هزار سال بيشتر است يك روزش در آن جا، يعنى چه؟ يعنى آن مقياس با اين مقياس تفاوت مى‌كند. مقياس عوالم ماوراء ماده با مقياس عوالم ماده تفاوت مى‌كند. شما در عالم برزخ كه كم‌ترين و نزديك‌ترين و اقرب عوالم به مادّه است شما در عالم برزخ حركت مى‌كنيد مى‌رويد مِن باب مثال ان‌شاءاللّه خدا قسمت همه كند حج بيت اللّه حج انجام مى‌دهيد. عمره انجام مى‌دهيد طواف مى‌كنيد عرفات مى‌رويد منى، اين‌ها اتّفاق افتاده‌ها! همين‌طور كه من نمى‌گويم، عرفات انجام مى‌دهيد بعد برمى‌گرديد چه مى‌كنيد شش‌ماه سفرتان طول مى‌كشد فلان و اين حرف‌ها يكدفعه ساعت را نگاه مى‌كنيد مى‌بينيد از خوابتان پنج دقيقه گذشته، حالا در خواب شش‌ماه شما حركت كرديد امّا در اينجا پنج دقيقه گذشته، اين مال چيست؟ مال اين است كه مقياس تفاوت مى‌كند.

 اصلًا در آن عالم، سرعت و حركت به نحوى است كه نمى‌شود آن حركت و سرعت را با اين عالم مقايسه كرد او منطبق با صورت مثالى دارد و هر چه انسان طبق قاعده‌ى كلّى و برهان فلسفى هر چه انسان از نقطه نظر فعل و انفعالات و تأثير و تأثّرات، از مادّه دورتر شود هرچه دورتر شود عُلُوّ و اعتلاء و قيمت آن حادثه و آن فعليّت در انسان اقوى خواهد بود هرچه انسان به مادّه نزديك‌تر شود آن قوّت و آن سرعت، و در عالم لذّات آن لذّت و آن ارزش‌ها و قيمت‌ها كم‌تر خواهد بود.

 شما نهايت لذّتى كه مى‌توانيد از [خوردن‌] يك غذا [ببريد] آن يك لذّتى است كه همان آن، در وقتى كه اين غذا در دهان شما است اين لذّت براى شما هست همين كه اين غذا از اين حلقوم شما وارد معده‌ى مبارك شد ديگر هيچ اثرى از اين لذّت غذا در دهانتان نيست. همين‌طور است ديگر دوباره لقمه‌ى بعدى را كه تناول مى‌كنيد دوباره تا وقتى كه اين ذائقه‌ى شما با اين غذا در تماس است اين هست همين كه دوباره اين لقمه رفت پائين لذّت تمام مى‌شود امّا شما يك خواب مى‌بينيد كه داريد يك غذا

مى‌خوريد لذّت آن غذا خوردن تا يك هفته در ذائقه‌ى شما هست اين مال چيست؟ به خاطر اينكه از مادّه دور شده، از مادّه دور شده و همين‌طور ساير لذّات.

 ابن سينا در اين باب خيلى بيان گسترده‌اى دارد و در آنجا ايشان كيفيّت لذّات روحانى را وقتى كه شرح مى‌دهد در آنجا بيان مى‌كند كه چگونه لذّات روحانى با لذّات جسمانى قابل مقايسه نيست اصلًا قابل مقايسه نيست خشم و غضب با خشم و غضب جسمانى قابل مقايسه نيست مهر و رأفت و عطوفت با مهر و رأفت جسمانى قابل مقايسه نيست آن لذّات با اين لذّات قابل مقايسه نيست در هر مرتبه و در هر قضيه، بعد آن وقت وارد بحث علم و لذّتى كه به واسطه‌ى علم مى‌شود و مى‌گويد اصلًا يك لذّتى است كه قابل مقايسه با هيچى نيست اين‌ها مال چيست؟ اين‌ها تمام مال اين است كه انسان از ارتباط با مادّه دور شده و به آن جنبه‌ى معنا نزديك [شده‌] به همين مناسبت خصوصيّات وجود، اثر بيشترى در او باقى مى‌گذارد آثار و شوائب وجود، داراى اثر بيشترى هست نسبت به وجود مادّى و برهمين قياس شما حركت كنيد و جلو برويد جلو برويد يعنى اين ارتباط بين مادّه و بين برزخ را در ارتباط بين برزخ و بين ملكوت مقايسه كنيد ملكوت با جبروت مقايسه كنيد. جبروت با لاهوت يا جاى اين‌ها را عوض كنيد آن را با عوالم بالاتر يعنى همين مقياس را ملاحظه كنيد با آن مرتبه و مرتبه اعلا، مرتبه‌ى عليا نسبت به خود رعايت تأنيث و تذكير هم بكنيم در اينجا (ه) دارد. مؤنّث حقيقى چه باشد مؤنّث مجازى چه باشد اين‌ها را كه خوانديد ديگرفرق بين مؤنّث مجازى و مؤنّث حقيقى و اين‌ها.

 گفت: قربان حقيقت بروم كه هيچ از آن خبر ندارى اين هرچه هست اين‌ها همه مجاز است. آن حقيقت پيدا نمى‌شود. بنابراين نهايت سرعتى كه در عالم مادّه تصوّر مى‌كنند كه آن سرعت را مرز براى عدم به حساب مى‌آورند آن مرزى است كه مادّه تبديل به انرژى بشود و فانى بشود حالا شما ببينيد اين سرعت در عالم مثال به چه نحو است اصلًا قابل مقايسه است؟ حالا ببينيد اين سرعت در عالم ملكوت به چه حساب است؟ اين سرعت در عالم جبروت به چه حساب است؟ و هَلُمَّ جرا

 دعوت يك امر قلبى است به ظاهر ما عرض كنيم كه‌ اللّهمَّ انّى اسئلكَ قَضاءَ حاجَتى اللّهمَّ انّى اسئَلُكَ خيرَ الدُّنيا وَ الاخِرَة اللّهمَّ انّى اسئَلُكَ شفاعة محمّدٍ وَ آلِهِ الطّيبينَ الطّاهرينَ اللهم صل على محمد و آل محمد، ما اين را مى‌گوييم. امّا در ماوراء اين لفظ، آن دل و آن نفس است كه طلب مى‌كند و آن نفس كه مادّه نيست، آن نفس مادّه نيست، آن نفس چيست؟ آن نفس داراى مراتب عِلّىّ برزخى ملكوتى و جبروتى و لاهوتى و انمحاء ذاتِى در ذات پروردگار است و از آنجايى كه انسان داراى مراتب مختلفه در

وجود است، همه‌ى افراد كه يكسان نيستند، يكى مقدار سعه تفكّراتش، تفكّرات برزخى است در عالم تخيّلات است يكى مقدار سعه تفكّراتش، تفكّرات ملكوتى است. يكى تفكّراتش، تفكّرات معنا و جبروتى است. يكى به سرّ ارتباط دارد. خواست و طلبِ هر كدام از افراد هم، منطبق با آن مرتبه‌اى است كه با پروردگار در آن مرتبه ارتباط دارد.

 پس بنابراين اگر قرار بر اين باشد كه خداوند متعال احاطه دارد بر همه مراتب وجودى ما، بايد سرعتى را ما تصوّر كنيم در رفت و آمد، در اتيان و مَجى‌ء و رجوع، كه اصلًا قابل تصوّر با سرعت مادّه و سيصد هزار كيلومتر در ثانيه نيست، يعنى اصلًا اين ارتباط دل انسان با مقام ربوبى يك ارتباطى است كه اصلًا در تصوّر نمى‌آيد اين رفت و برگشت كه اين چه سرعتى دارد كه اين بخواهد آن اجابت مى‌كند. سيصد هزار كيلومتر مال مادّه است مال عوالم ديگر نيست. عوالم مادّه اصلًا ربطى ندارد به اين، ربطى ندارد به عالم مادّه، حالا اين اجابت در عالم برزخ چطور است؟ صورت غيربرزخى‌اش در ملكوت، چطور است؟ صورت آن حقيقت معنا چطور است؟ اين تبدّلش، اين‌ها ديگر از بحث اصلًا خارج مى‌شود. اين طلبى كه انسان مى‌كند اين طلب يك صورت دارد در باطن آن يك معنا است در باطن آن يك حقيقت نهفته است، بعد تبديل به يك نور مجرّد مى‌شود بعد آن نور مجرّد تبديل به يك نور كذا مى‌شود تعيّن پيدا مى‌كند تا به آن مى‌رسد به لا تعيّن، هر طلب و هر خواست و هر فكرى اين مراتب را بايد طى كند اين رفت و اين برگشت، اتيان و اين رجوع اين كيفيّت، در هر صورت اصلًا قابل تصور نيست.

 خُب حالا يك همچنين خدايى، به يك همچنين وضعى، قابل حمد نيست؟ حمد اختصاص به او ندارد؟ كه اجابت او اصلًا به تصوّر نمى‌آيد نه اين كه معيار داشته باشد، به تصوّر نمى‌آيد. اصلًا به تصوّر نمى‌آيد. يك ماشين هر چقدر سرعت داشته باشد. ده هزار كيلومتر در ساعت ديگر بيش از اين سرعت ندارد الآن ماشين چقدر سرعت دارد؟ دويست كيلومتر دويست و پنجاه كيلومتر، صد و بيست كيلومتر، صد كيلومتر يك ماشين شما تصوّر كنيد كه ده هزار كيلومتر سرعت داشته باشد تا نگاهى كنيد اصلًا غيبش زده، رفته سرعت اجابت پروردگار اصلًا در تصوّر انسان نمى‌آيد. نگوييد حالا من خدا را خواستم خدا كى اجابت مى‌كند؟ كِى فلان مى‌كند؟ همين كه خطورى از شما مى‌رسد، جواب آمده، حالا لازم نيست جواب را شما بفهميد، جواب آمده، اين جواب رفت تو پرونده، اين طلب شما رفت تو پرونده و با جواب هر دو بسته شد، تمام شد. نگوييم ما كى خدا را مى‌خوانيم، حالا خدا سرش شلوغ است.

 به قول آن آقازاده آقاى حدّاد، آقا سيّد خدا حفظش كند حفظه الله آسيّد مهدى فرزند ولد اكبر آقاى حدّاد، مى‌خواست برود نجف، اين حاج عبدالجليل از دوستان به او سفارش كرد رفتى حرم اميرالمؤمنين ما را هم آنجا بگو بگو عبدالجليل يك حاجت دارد تقاضا دارد شما چيز كن رفت و آمد و گفت كه كردى؟ گفت آره اما على سرش شلوغ بود، نفهميدم فهميد يا نه؟ خيلى حرم شلوغ بود، خيلى صاف و ساده و خيلى ...، مى‌گفت على خيلى سرش شلوغ بود، من هم گفتم ولى نمى‌دانم با اين سر و صدا شنيد يا نه؟

 حالا يك مرتبه از اين بالاتر، پس حال فهميديم چقدر اينجا قضيه سريع است اين رفت و آمد چقدر سريع است؟ يك مرتبه از اين بالاتر و آن مرتبه چيست؟ آن مرتبه‌ى اجابت قبل از سئوال است. اين ديگر اصلًا عجيب است شما قبل از اين كه اصلًا سئوال كنيد او جواب داده اين چطورى مى‌شود؟ آخر اين چطور مى‌شود؟ چرا؟ چون اين سئوالى را كه شما مى‌كنيد از نقطه نظر حادثه و فعل و پديده‌اى كه در عالم مادّه بايد به وجود بيايد اين يك سلسله عوالم علّى را طى كرده تا اين كه در عالم تحقّق پيدا كرده، هرچه را كه ما بخواهيم انجام بدهيم براساس يك سلسله‌ى منطقى و فلسفى، اين از آن عالم اعلى حركت كرده، آمده در عالم اسماء و صفات و بعد به مراتب ديگر تا آمده در عالم مثال و بعد در عالم مادّه بروز و ظهور پيدا كرده اين هيچ شكّى و شبهه‌اى در آن نيست.

 و هر عمل مادّى و فعل مادّى در اين عالم حتماً بايد از اين عوالم بگذرد تا به اين عالم مادّى برسد، لا يُرَّدُ وَ لا يُبَدَّلُ لِقَضائهَ و تَقدِيره وَ مَشيّتِهِ‌ پس قبل از اينكه اين عمل در عالم مادّه تحقّق پيدا كند، آن مبدأ از اين عمل اطّلاع دارد ها؟ نه تنها اطّلاع دارد بلكه خود او علّت براى وجود و حدوث و فعليّت در اين عمل است در عالم خارج، وقتى كه اين‌طور هست چطور علّت بعد از معلول جواب مى‌دهد؟ اين حالت منتظره است و حالا منتظر در مبدأ اوّل محال است. خداوند متعال حالتِ منتظره ندارد نسبت به طلب بندگانش، حالت منتظره ما داريم خب ما نمى‌دانيم شما وارد اينجا مى‌شويد يك سئوالى مى‌خواهيد از بنده بكنيد بنده خبر ندارم. مى‌گويم آقا مطلبى داريد بفرماييد. مى‌گوييد بله آقا! من فلان مطلب را دارم با اين خصوصيّات، اين مى‌شود حالت منتظره، حالت منتظره حالت جهل است حالت جهل حالت استعداد است. در خداوند هم جهل محال است، پس خداوند متعال حالت منتظره ندارد، در خداوند متعال فعليّت، فعليّت تامّه است و فعليّت، فعليّت بعدالانتظار و بعدالاستعداد نيست‌ها!

 فعليّت، فعليّت ملكه است يعنى هميشه فعليّت با اوست نه اين كه يك زمانى دونَ زمانٍ آخر و در يك ظرفى دونَ ظرف ديگرى هميشه در خداوند متعال فعليّت، فعليّت تامّه است حالت انتظار ندارد،

وقتى نداشته باشد پس او قبل از اينكه ما سئوال كنيم، خود او اين سئوال را در ما ايجاد كرده آن‌وقت چطور ممكن است بعد از سئوال ما جواب بدهد؟ اصلًا چطور ممكن است يك همچنين چيزى سئوال را خودش تو دهان ما گذاشته آن‌وقت چطور بعدش جواب مى‌دهد اينكه نمى‌شود اينكه محال است پس اگر خودش سئوال را تو دهان ما گذاشته خودش هم جواب را آورده است با خودش ديگر، پس جواب قبل از سئوال ما آمده، اين به خاطر چيست؟ ترتّب عليّت.

 در ترتّب علّى آنجا ديگر اصلًا سرعت معنا ندارد سرعت مال چيست؟ سرعت مال دو امرى است كه يكى مترتّب بر ديگرى باشد ولى علّت به نفسه و به طبيعتِه مقدّم بر معلول است اين ديگر در اينجا اصلًا سرعت معنا ندارد نفس سئوالى كه مى‌كند آن سئوال از ناحيه‌ى علّت آمده است اجابت هم از ناحيه‌ى خودش مى‌آيد.

 پس الحَمدُلله الّذِى كه امام سجّاد عليه‌السّلام درباره‌ى صفات خداوند مى‌فرمايد. الحَمدالله الّذى ادعُوهُ فيُجيبُنى‌ از ناحيه‌ى علّت و از ناحيه‌ى پروردگار به اين معنا است كه اصلًا سئوال و اجابت در آنجا يك فعل واحد است، دو فعل نيست ما در اينجا دو فعل مى‌بينيم ما در اينجا اين را فرش مى‌بينيم و اين را ليوان مى‌بينيم دو امر جدا مى‌بينيم اين يك چيزى [و اين‌] يك امر ديگرى است امّا در آنجا سؤال و اجابت يك امر واحد است كه از يك منبع مى‌آيد دو ظهور و دو بروز دارد يك ظهورش در مقام استدعا است در مقام تجليّات مبدأ است در مخلوقش. مى‌خواهد مخلوقش را در حال نطق ببيند در حال مناجات ببينيد اين يك تجلّى يك تجلّى ديگر در مقام اجابت است و انبساطى است كه در آن ظهورش نسبت به مظهر پيدا مى‌كند آنجا ديگر بيا و ببين چه خبر است! تمام اين ....

 يك مثالى داشت خدا رحمت كند مرحوم آقاى حاج هادى ابهرى مرحوم آقا هم اين را از ايشان خيلى نقل مى‌كردند مثال خوبى است مى‌گفت ديديد اين بلبل را [كه‌] مى‌گيرند تو قفس مى‌كنند مال چيست؟ بلبل، قنارى، گنجشك، اين‌ها را مى‌كنند تو قفس كه بخوانند، هدفِ اين شخص صاحب البيت از اين بلبل در قفس كردن و خواندن، هدفش چيست؟ هدفش اين است كه صداى اين را بشنود. هدفش اين است، نمى‌خواهد اين را اذيّت كند، نه! ولى از اينكه صداى اين را مى‌شنود اين پول مى‌دهد برايش‌ها! هزاران هزار تومان براى اين پول مى‌دهد تا اينكه بيايد و بخواند برايش، اين بلبل برايش بخواند اين قنارى بخواند كيف مى‌كند، لذّت مى‌برد از اينكه صداى بلبل، صداى قنارى را بشنود بعد وقتى كه اين مى‌خواند، مى‌خواند، يك خورده دانه جلويش مى‌ريزد كه اين حالا .... دوباره‌

اين گرسنه‌اش مى‌شود شروع مى‌كند به خواندن، جيك جيك جيك جيك همين‌طورى مى‌خواند، دوباره يك مقدار دانه مى‌ريزد، مى‌گفت خدا هم از اين كه بنده‌اش او را بخواند خوشش مى‌آيد خوشش مى‌آيد، كه بنده‌اش او را بخواند، بنده‌اش از او طلب كند، بنده‌اش او را صدا كند جاى ديگر نرود، كجا مى‌روى بابا؟ من اينجا هستم‌ فانّى اجيب، فانّى قريب، اجيب دعوة الدّاع‌[[2]](#footnote-2) اذا دعان‌ من همين‌جا هستم كجا دارى مى‌روى؟ چرا بيراهه مى‌روى؟ چرا پرت و پلا مى‌روى؟ چرا اين طرف و آن طرف مى‌زنى؟ اصل قضيه در اينجا است شما كجا داريد مى‌رويد؟

 به پيغمبر اكرم فرمودند نماز براى چه مى‌خوانى؟ براى ترس از جهنّم يا براى بهشت، براى اين‌ها كه نمى‌خوانى؟ فرمودند: افَلا اكونُ عَبدً شَكورا[[3]](#footnote-3) عبد شكور، اين يك مقامى است كه هزار بهشت و هزار مراتب نعمت پروردگار به پاى اين نمى‌رسد كه انسان خود را عبد شكور پروردگار احساس كند.

 اين اجابت و اين سئوالِ آن طرف، اما حالا از اين طرف، چرا ما بطيى‌ء هستيم؟ چرا؟ چرا ما سريع نيستيم؟ همان‌طورى كه خداوند متعال سريع‌الاجابه است خب ما هم سريع‌الاجابه باشيم. چون لازمه كثرت و لازمه ابتعاد از مبدأ و توّغل در كثرت، لازمه‌اش نسيان است، نسيان است، انسان فراموش مى‌كند.

 يك مثالى هست ديديد مى‌گويند؛ از دل برود هر آنچه از ديده برفت اگر يك كسى هر روز همديگر را ببينند خب ياد مى‌كنند حالا اگر يك هفته همديگر را نديدند حالا اگر يكى رفت و يك سالى، ديگر كم‌كم ياد هم نمى‌كند از ياد هم مى‌رود. از دل برود هر آنچه از ديده برفت. ما يك وقتى يك جايى بوديم، البته الآن يادمان نمى‌آيد كجا بوديم ها الآن ... گفت من ملك بودم و فردوس برين جايم بود. آدم آورد ... هرچه در اين دنيا ما مى‌كشيم از دست اين بابا بزرگمان است هى خدا گفت نخور بابا اين يك گندم را نخور اين همه ميوه است سيب است گلابى است نمى‌دانم هلوه است هندوانه است خربزه است امّا اين گندم را بالا غيرتن نيا بخور، آن‌وقت از آنجايى كه‌ الانسان حَريصٌ عَلى ما مُنِع‌[[4]](#footnote-4) هرچه به او نگوييد بكن مى‌كند، رفت همان گندم را خورد بابا اين گندم كه خيلى كه چيز نيست اين همه ....، بابا ما براى شما نعمات قرار داديم فواكه اين همه هست حورالعين اين همه‌

صف كشيده‌اند. اصلًا نوبت نمى‌رسد اين چه بابا مى‌خواهى بيايى اين دنيا يكى بايد بگيرى تا آخر عمرت نمى‌دانم آن هم با هزار دعوا هر روز دعوا هر روز اخم و تخم قهر فلان و اين حرف‌ها، آن ناز اين را بكشد اين ناز آن را بكشد. آنجا بوديم اصلًا حورالعين‌ها از سر و كلّه‌ات بالا مى‌رفتند نوبت نمى‌رسيد به آن‌ها، اين هم از جهل است ديگر، بفرما، هم خودش را بيچاره كرد هم ما را.

 در قرآن داريم ديگر، لا تَضْماء فيها وِلا[[5]](#footnote-5) اصلًا نه در اينجا گرسنه مى‌شوى نه در اينجا تشنه مى‌شوى در اينجا در چيز هستى نه گوش نداد رفت به سراغ گندم گندم را خورد خدا گفت، ها! حالا كه گندم را خوردى البته اين‌ها همه‌اش مثال است، اين‌ها تشبيهات است و تمثيلات است و امثال اگر او اين كار را نمى‌كرد كه ما به فعليّت نمى‌رسيديم ما در مقام اجمال باقى مى‌مانديم اين‌ها را ما شوخى كرديم گفت، من ملك بودم [و] فردوس برين جايم بود آدم آورد در اين دير خراب آبادم‌[[6]](#footnote-6) گفت، پدرم روضه رضوان به دو گندم بفروخت، ناخلف باشم اگر من به جويى نفروشم او به دوتا گندم فروخت ما هم به يك جو فروختيم.

 آمدن در اين دنيا لازمه‌اش نسيان است انسان فراموش مى‌كند مبدأش را فراموش مى‌كند، در كجا بوده فراموش مى‌كند، آن لذّات را فراموش مى‌كند، آن حالت انبساط را فراموش مى‌كند و اشتغال پيدا مى‌كند به مسائل بسيط و مسائل دنياى دنى. به هر مقدار كه توغلّ در مادّه و دنيا پيدا كند، به همان مقدار طلب و خواست او نسبت به مبدأ، كم مى‌شود طلب او نسبت به مسائل مبدأ كم مى‌شود.

 انسانى كه هنوز به رياست نرسيده زودتر حرف تو گوشش مى‌رود تا اين كه رفت و در آن رياست مستقرّ شد، اين يك امر طبيعى است چرا؟ نسيان پيدا مى‌كند. انسانى كه هنوز مال و منال پيدا نكرده مواعظ و نصايح زودتر در گوش او فرو مى‌رود تا اينكه فرض كنيد كه ٥٠٠ ميليون سرمايه بدست بياورد، آنجا مسائل و نصايح را دير مى‌پذيرد، دير قبول مى‌كند چرا؟ چون دور شده و اين يك امر طبيعى است. انسانى كه نسبت به يك مسأله از مسائل دنيا دلبستگى پيدا نكرده زودتر حقايق را مى‌پذيرد تا اينكه دلبستگى پيدا بكند آن بچّه‌ى ده ساله يا هشت ساله‌اى كه هنوز از مسائل دنيا چيزى را متوجّه نشده زودتر به مرگ و موت رضا مى‌دهد تا آن مرد ٥٠ ساله ٦٠ ساله‌اى كه اين زندگى و حيات دنيا براى او

استقرار پيدا كرده چرا؟ چون او هنوز تعلّق پيدا نكرده تعلّق ندارد ديگر، وقتى تعلّق ندارد زودتر گذشت مى‌كند، زودتر.

 ديديد بچّه‌ها، بچّه‌ها زودتر يك چيزى را دارند مى‌دهند به يكى ديگر، اصلًا .... اگر شما به بچّه برليانى بدهيد كه قيمتش صد ميليارد باشد، يك برليان، به او بگو آقا اين برليانت را بده به رفيقت، مى‌گويد بيا بگير، مى‌گويى آقا اين صد ميليارد قيمتش است اين فلانه مى‌گويد بيا مال تو، با هم بازى مى‌كنيم يك مقدار دست تو باشد يك مقدار دست من اگر هم گريه كرد مى‌گويد گريه نكن اين اصلًا مال تو! چرا؟ چون تعلّق ندارد، تعلّق ندارد، كى تعلّق پيدا مى‌كند؟ وقتى قطعنامه را كه امضا كردند برويد بيمارستان را نگاه كنيد سى سى يو پر است. سى سى يو ها پُر! مال چه؟ اى داد اموالم نصف شد اى داد فلان شد اى داد چه شد، بدبخت تو مال اين مالى يا مال، مال تو است؟ كدام؟ تو مال اين مالى يا مال، مال تو است؟ چرا؟ اين تعلّق دارد.

 من داشتم يك روز از يك جا مى‌گذشتيم يك خانه‌اى آتش گرفته بود خيلى وقت پيش اين صاحبخانه‌ى بيچاره با زنش تو سرش مى‌زد اين بچّه‌ها مى‌خنديدند هرچه اين آتش بيشتر بالا مى‌رفت اين‌ها بيشتر كف مى‌زدند مى‌خنديدند انگار نه انگار، حالا او دارد تو سرش مى‌زند اى تمام زندگيم رفت اى نمى‌دانم فرش و كاشانه‌ام سوخت، اين هم نگاه مى‌كند عجب آتشى! به به بيشتر برو بالا! اين مال چيست؟ مال اينكه كه اين تعلّق ندارد.

 از اين دوتا كدام به وحدت نزديك‌تر است؟ اين نزديك‌تر است اين بچّه نزديك‌تر است به وحدت. چرا؟ چون براى خدا كه فرق نمى‌كند چه آتش چه غير آتش، از نقطه‌ى نظر ربوبى آتش يكى از مخلوقات خدا است. غير آتش هم يكى از مخلوقات خدا است هر دو يكسان است، از نقطه‌ى نظر ربوبى كه يكسان است، ما در اينجا دوتا مى‌بينيم، اين‌ها حقايق است ها. خيلى براى ما مشكل مى‌آيد و انسان خودش را به اين حقايق مترتّب كند به همين آسانى هم نيست ما حالا خنده‌اش را مى‌كنيم و راحت ردّ مى‌شويم ولى كار مى‌برد بايد از خدا بخواهيم امام سجّاد كه مى‌فرمايد كه‌ الحَمْدللّه الّذى ادْعوهُ فَيُجيبُنَى‌ سريع است بايد از خدا طلب كنيم كه خداوند اين حقايق را در وجود ما بياورد در وجود ما اين حقايق را متجلّى كند، و ما را متحقّق به اين حقايق بكند، آن‌وقت در آنجا آتش گرفتن و نگرفتن يكسان است فرقى نمى‌كند هيچ فرقى نمى‌كند اصلًا ابداً فرقى نمى‌كند.

 اميرالمؤمنين (ع) مى‌رفت قنات مى‌كند پدر خودش را درمى‌آورد خاك و گل و فلان و اين حرف‌ها مى‌آمد بالا، يك قنات مى‌كند آب جارى مى‌شد فلان، فوراً قلم و كاغذ مى‌آورد اين قنات را وقف را براى فلان قبيله مى‌كرد، فلان قبيله فقير و اينها مى‌كرد و مى‌گفت مٍژده باد اقوام مرا كه از اين قنات نصيبى ندارند اين چيست منظورش؟ آن هدفش چيست؟ چرا؟ چون اميرالمؤمنين حقّ است ديگر، متحقّق به حقّ شده. متحقّق به حقّ شده، مى‌گويد اين چه مال من، چه مال غير من، مال من باشد چه فايده؟ من چه نفعى مى‌برم؟ اقلّاً مال يكى باشد كه نفع ببرد، ما نفع را در تعلّق مى‌بينيم. على نفع را در بى‌تعلّقى مى‌بيند و اين دو با هم جمع نمى‌شوند، ما با على جمع نمى‌توانيم بشويم، نمى‌توانيم، اصلًا دو مبنا است، دو فكر است دو طرز فكر است دو قسم است، ما در حيازت مى‌بينم على در عدم حيازت مى‌بيند.

 خب چطور با همديگر اين دوتا جمع مى‌شوند؟ لذا على عليه‌السّلام با كسى نساخت ديگر، با هيچ‌كس نساخت يعنى كسى نتوانست با على بسازد، اميرالمؤمنين كه با همه مى‌ساخت با همه سر آشتى داشت هنوز نيامده، طلحه و زبير آمده‌اند مى‌گويند سهم ما را بده براى خودشان، آن‌وقت در اين دستگاه ديگر طلحه و زبير جايى ندارند، دستگاه على ديگر دستگاه حقّ است، دستگاه عدم تعلّق است دستگاه عدم حيازت است، دستگاه عدم جلب منافع است دستگاه توحيد و برابرى بودن است حضرت مى‌فرمايد كه اين حكومت براى من از آب بينى يك بز، مِن عَفطِهِ عَنْزٍ از آب بينى يك بز براى من پست‌تر است مگر اين كه احقاق حق را بكنم.[[7]](#footnote-7) واقعاً راست مى‌گويد، حضرت دروغ نمى‌گويد از حضرت راستگوتر كسى وجود ندارد، حضرت راست مى‌گويد چرا؟ چون اين توحيد است.

 بنابراين اين بُطئى كه ما داريم‌ وان كنتُ بطيئاً حينَ يَدْعونى‌ لازمه وجود ماست چون ما غفلت كرديم از آن‌جا، لازمه‌ى اين وجود بُطى‌ء است چون نسيان كرده مبدأ خود را، ارتباط خود را با مبدأ قطع كرده. و به هر مقدارى كه قطع كرده بطءاش بيشتر است.

 و به اقربيت حق از ما اسرع هستند. آقا زود مى‌دهند آقا زود انفاق مى‌كنند. آقا زود حركت مى‌كنند. امّا ما هى واى مى‌ايستيم هى صبر مى‌كنيم. انْ قُلتُ و انْ قلت مى‌كنيم، انْ قُلت و ان قلت مى‌كنيم، قبول نمى‌كنيم، بهانه مى‌آوريم هى بهانه مى‌تراشيم اين مال چيست؟ به خاطر اين كه دور شديم، آقا ريش دارد تا نافش عمامه دارد يك طَبَق، امّا از حق اين‌قدر دور است، اين‌قدر از حق دور هست كه‌

هيچ چيزى نمى‌تواند اين را راست كند مگر آن شمشير دو دم امام زمان فقط آن مى‌تواند امّا اين زن‌هاى بى‌حجاب اين جوان‌هايى كه در تحت تربيت غيرصحيح قرار گرفته‌اند وقتى مى‌روى با آن‌ها صحبت مى‌كنى، آقا آن‌قدر زود متحوّل مى‌شوند برمى‌گردند چه مى‌كنند اين به خاطر چيست؟ به خاطر اينكه ظاهر، ظاهر آشفته‌اى دارد امّا باطنش به حق نزديك است.

 وانْ كُنتُ بطيئاً حين يَدْعونى، اين لازمه‌ى چيست؟ لازمه وجودى ما است پس بنابراين هر مقدار كه انسان ديد در اجابت پروردگار و در اجابت خداوند، نفس او تمايل و گرايش و ميل به او را بيشتر دارد، بداند كه به حق نزديك‌تر است اگر ديديد به يك شخصى يك پيشنهادى كردند آقا بيان فلان كار را انجام بده نشست صبر كرد و فكر كرد و يك قدرى با محاسنش ور رفت قدرى چيز كرد و بعد ان‌شاءاللّه در اطراف موضوع صحبت مى‌شود فلان مى‌شود اين حرف‌ها، بالا و پايين مى‌كند و بعد هم آره، اين يك جور. يك وقت ممكن است به يكى بگويند راجع به اين قضيه شما بيا حالا در اين فقره بعدى از امام سجّاد عليه‌السّلام در اينجا مى‌خوانيم كه حضرت مى‌فرمايد الْحَمدللّه الّذى اسئَلُهُ فَيُعْطينى و انْ كُنْتُ بخيلًا حين يَستَقْرِضُنى‌ موقعى كه من از او مى‌خواهم او به من مى‌دهد امّا وقتى كه او از من مى‌خواهد من امساك مى‌كنم‌ وانْ كُنتُ بَخيلًا حينَ يستقرِضُنى‌ مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضاً حَسَناً فَيُضاعِفَهُ لَهُ وَ لَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ‌[[8]](#footnote-8)

 اين چيست؟ يك خورده صبر مى‌كند مى‌گويد باشه، ان‌شاءالله مى‌دهم يكى را مى‌گويند آقا فلان مورد هست الآن نياز به يك همچنين چيزى داريم مى‌گويد بسيار خوب، يكى را مى‌گويند آقا فلان مى‌گويد آقا بفرما، يكى را مى‌گويد، مى‌گويد آقا به من نگفته از حسابم برداريد و بدهيد! اين‌ها مراتب چيست؟ مراتب مراتب مختلف است. به هر مقدار كه شما ديديد از اين صفات پروردگار در وجود يك شخص قوى‌تر است ميل او نسبت به اين صفت بيشتر از ديگران است. اين يك معيار، معيار كلّى است. او نزديك‌تر است و انسان بايد چه كار كند؟ بايد مجاهده كند و خود را به آن سمت هى بكشاند. به سمت چه؟ به سمت تبدّل اين صفات به صفات چى؟ به صفات حقيقى و به صفات واقعى. اين نزديك‌تر از اين بقيّه است.

 در اين جريان انقلاب سنه ٤٢ خُب مرحوم آقا با آقاى خمينى همكارى مى‌كردند ديگر، همگام بودند به عبارت ديگر، خُب برطبق اين مبنا خب وقتى كه ايشان را گرفتند قرار شد مساجد طهران،

شهرستان‌ها، اين‌ها همه تعطيل كنند. آقا افراد را مى‌فرستادند براى اين ائمّه جماعات كه آقا مساجد را تعطيل كنيد، بعضى‌ها فورى تعطيل مى‌كردند، بعضى‌ها تعطيل نمى‌كردند، تعطيل نمى‌كردند، چرا تعطيل نمى‌كردند؟ به خاطر هوى، به خاطر هوس به خاطر منافع، اين‌ها تعطيل نمى‌كردند، تا جايى كه بعضى از افرادى كه با ايشان ارتباط داشتند و جزء آن فدائيان اسلام بودند مى‌رفتند و تهديد مى‌كردند، به تهديد تعطيل مى‌كردند همين‌جورى تعطيل نمى‌كردند، يكى رفته بود هفت‌تير را درآورده بود گفته بود تَق؛ گفته بود چَشم، هفت‌تير را در آورده بود، از اين فدائيان اسلام، خدا رحمتش كند چند سال پيش از دنيا رفت، با آقا هم خيلى ارتباط داشت خودش از پيش خودش، رفته بود و هفت‌تير گفت آقا تعطيل مى‌كنيد؟ تا گفته بود به چيز افتاده بود، ديد نه اينجا ديگر نمى‌شود چيز كنى چرا؟ چرا زير بار حق نمى‌خواهيد برويد؟ وقتى كه شما مى‌بينيد الآن بايد تعطيل بشود و بايد كمك بشود خب چرا تعطيل نمى‌كنيد و چرا زير بار حق نمى‌رويد؟ ريش هم دارد ريشش هم سفيد است عمامه‌اش هم بسيار بزرگ عصاى سياه، نعلين زرد، عباى قيطونى نجفى و امثال اين‌ها، همه مرتّب، منظّم اتو كشيده، كذا امّا اين باطن چقدر نزديك است؟ اين باطن چقدر نزديك است.

 همه امتحانشان را بايد پس بدهند. همه و همه هم امتحانشان را پس دادند و آن‌هايى هم كه امتحانشان را دادند همه رفته‌اند همه رفته‌اند، از بالا تا پايين همه رفته‌اند و به هر اندازه كم و زياد رفته‌اند، بالأخره همه مى‌روند ولى وقتى كه رفتند چه؟ فكر آن موقع را بايد بكنيم.

 ان‌شاءالله اميدواريم خداوند دست ما را بگيرد و خودش ما را موفّق كند بر قبول دعوت او و ما را موفّق كند بر پذيراى اين دعوت شدن و آنچه را كه خداوند براى ما صلاح و رضا مى‌داند ان‌شاءالله بقيّه‌ى مطالب براى بعد.

 اللهم صل على محمد و آل محمد

1. حج سوره‏ى ٢٢- آيه ٤٧ [↑](#footnote-ref-1)
2. بقره سوره‏ى ٢ آيه ١٨٦ [↑](#footnote-ref-2)
3. مصباح الشريعه ص ١٧٠ [↑](#footnote-ref-3)
4. نهج الفصاحه ص ٢٦٧: إنَّ ابنَ آدمَ لحريص على سايُحَ. [↑](#footnote-ref-4)
5. .؟ [↑](#footnote-ref-5)
6. ديوان حافظ [↑](#footnote-ref-6)
7. .؟ [↑](#footnote-ref-7)
8. حديد- آيه ١١. [↑](#footnote-ref-8)